



(شهید والا مقام سردار محمدکاظم کلهر)

نام پدر: موسی

تاریخ تولد: ۱۳۴۲/۱/۹

تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۷/۱۵

محل شهادت: ارتفاعات میان تنگ سومار

نام عملیات: مسلم بن عقیل

مسئولیت: فرمانده گردان بلال (لشکر ۲۷)

محل خاکسپاری: تهران، بهشت زهرا، قطعه‌ی ۲۶، ردیف ۹۱، شماره‌ی ۸

فرازی از وصیتنامه

خداوندا، ما را در زمره‌ی شهدا قرار ده و توفیق شهادت در راهت را نصیبمان فرما. پدر و مادر عزیزم، درود بر شما که بر احساساتان پیروز شدید و همچون حسین (ع) فرزندانان را روانه میدان جهاد فی سبیل الله کردید؛ ان شاء الله بتوانیم، با دعای خیرتان، راه معصومین، راه اولیاءالله را، که همان شهادت در راه خداست، طی کنیم.

(خلاصه‌ی زندگینامه)

سردار شهید محمدکاظم کلهر در سال ۱۳۴۲ در خانواده‌ای مذهبی و عاشق اباعبدالله(ع)، در محله‌ی مسگرآباد تهران، دیده به جهان گشود. وی آخرین فرزند خانواده بود و تحصیلاتش را تا دوره‌ی ابتدایی ادامه داد. پس از آن، برای کمک کردن به معیشت خانواده به شغل نقاشی روی آورد. قبل از انقلاب، همراه با سایر دوستانش در تظاهرات و راهپیمایی‌ها شرکت می‌کرد و مخفیانه به تکثیر و نشر اعلامیه‌های امام می‌پرداخت. علاقه‌ی ایشان به امام به حدی بود که از شوق دیدارش شب و روز نمی‌شناخت و ماه‌ها قبل از آمدن امام، خود را برای ورود ایشان مهیا کرد و به عضویت کمیته‌ی استقبال از امام درآمد. پس از پیروزی انقلاب، در کمیته‌ی انقلاب مشغول خدمت شد و در همان روزهای اول غائله‌ی کردستان (اردیبهشت ۱۳۵۸)، با عده‌ای از دوستانش به آنجا رفت و با منافقین و کومله‌ها به مبارزه پرداخت. وی از بنیانگذاران گروه چریکی شهید اندرزگو بود. وقتی در شهریور ماه سال ۱۳۵۹ جنگ تحمیلی علیه ایران آغاز شد، به جبهه رفت. ایشان در مدت حضورش در جبهه، در مناطق عملیاتی گیلانغرب، قصرشیرین، سرپل ذهاب، بستان، چزابه، هورالهویزه و خرمشهر حضور داشت و در چندین عملیات از جمله مطلع‌الفجر، فتح‌المبین، بیت‌المقدس، حصرآبادان، رمضان و مسلم‌بن‌عقیل شرکت کرد و بارها مجروح شد. به عنوان مثال، در عملیات مطلع‌الفجر بر اثر اصابت ترکش کالیبر ۷۵ بالگرد دشمن از ناحیه‌ی کتف و پاها مجروح گردید و بعد از معالجه‌ی مختصر در بیمارستان‌های شیراز و تهران، در حالی که هنوز زخم‌هایش التیام نیافته بود، با جسمی مجروح ولی قامتی استوار به منطقه‌ی

غرب کشور بازگشت تا در مقابل دَدمنشان مزدور عراقی مبارزه کند. سرانجام زمان شناسایی و فراهم کردن مقدمات عملیات مسلم بن عقیل فرا رسید.

هدف از عملیات، باز پس گیری منطقه‌ی صعب‌العبور «میان تنگ» سومار بود. در آن زمان، ایشان فرمانده محور گیلانغرب بود که با حفظ سمت، فرماندهی گردان بلال را هم بر عهده داشت.

سرانجام، در عملیات مسلم بن عقیل در منطقه‌ی سومار بر اثر اصابت ترکش به ناحیه‌ی پشت سر، دست‌ها و پاها دعوت حق را لبیک گفت و به دیدار معبودش شتافت. مادر شهید در روز عاشورای حسینی و پدرش در روز عید غدیر سال ۱۳۸۱ هجری شمسی به رحمت ایزدی پیوستند.

ویژگی‌های اخلاقی؛ او بسیار خدا ترس، باتقوا، شجاع، چالاک، ورزشکار و قاطع در کارها بود.

خاطراتی به نقل از هم‌زمان شهید

۱) زمانی که فرماندهی گردان بلال را به او ابلاغ کردند، از حاج همت پرسید: «اسم گردان چیست»؟

حاج همت گفت: «گردان بلال حبشی». پس از مکثی کوتاه، محمد کاظم گفت: «چه اسم زیبایی! بلال سیاه بود، من هم سیاه چُرده‌ام؛ ولی آیا من هم می‌توانم زیر باران تیرها و ترکش‌ها مثل بلال احد‌أحد بگویم». بعد از این که جمله را شهید آیت الله اشرفی اصفهانی (چهارمین شهید محراب) شنید فرمودند: «ایشان (محمد کاظم) شهید می‌شوند».

۲) شهید محمد کاظم کلهر به نحو شدیدی مجروح شده بود در حالی که سر تا پا ترکش خورده بود. بالاچار مدتی در منزل بستری شد. با تعدادی از بچه‌ها به عیادتش رفته بودیم، مثل همیشه شاد و سر حال بود! و این بار از اینکه مجروح شده بود بیشتر از همیشه خوشحال بود! بچه‌ها از او پرسیدند: «آقا کاظم تو چطوری مجروح شدی؟!». کاظم خنده‌ای کرد و گفت: «یک تنه ارتفاع (چغاله‌وند) را فتح کردم و داشتم سنگ‌های روی ارتفاع را پاکسازی می‌کردم که یک نارنجک از توی یک سنگر منو به این روز انداخت. این در حالی بود که من ۳۰ نفر را هم اسیر گرفته بودم؛ فقط من بودم و بیسیم‌چی!، مابقی شهید شده بودند یا مجروح! - به جرأت می‌توان گفت شجاع‌تر از کاظم در گیلانغرب کسی نبود و شجاعت او زبانزد خاص و عام شده بود. - چونکه با خود عهد کرده بودم به هر قیمتی که شد ارتفاع را فتح کنم! تا آن زمان چندین بار توسط سایر نیروها به این ارتفاع تک شده بود همه ناموفق بودن! و من هم با تمام توانم توانستم این ارتفاع را فتح کنم، ولی آقا؟ خیلی دلم می‌خواهد یک مطلب را بگویم. که اگر از این جراحت جان سالم به در ببرم و دوباره توفیق حضور در منطقه را پیدا کنم می‌دانم که با خدای خود چه عهدی ببندم، می‌دانم چطوری عمل کنم که خداوند مرا هم به پیشگاه خود بپذیرد!». در این لحظه اشک مانند مروارید بر گونه‌هایش غلطان شده و دیگر حرفی نزد. به هر حال آن روز و آن عیادت سپری شد و مدتی بعد کاظم به جبهه رفت، اما این بار دیگر برنگشت و طبق عهدی که با خدای خود بسته بود در جبهه‌ی سومار به دیدار حق شتافت.